در گفت‌وگو با فرید قبادی، بازیگر فیلم «سینما متروپل» بررسی شد

قصه آدم‌های با درجه خلوص بالا

احمد محمد اسماعیلی
گروه فرهنگ و هنر

فرید قبادی از جمله بازیگران آرام، متین و بدون حاشیه تئاتر، سینما و تلویزیون و استاد ایفای نقش‌های چندلایه و چندوجهی است. او سه‌سال قبل در نقش یک قاضی آرام در فیلم «قصیده گاو سفید» بازی درخشانی از خودش ارائه کرد. قبادی با درک درست از مختصات نقش‌هایی ماندگار در معرض دید مخاطب قرار می‌دهد. با قبادی درباره حضور و همکاری‌اش با باشه‌آهنگر و فضا و مضمون فیلم سینمایی متروپل گفت‌وگویی انجام داده‌ایم.

با توجه به گزیده کار بودن شما آیا به خاطر نام و اعتبار محمد باشه‌آهنگر در فیلم سینما متروپل بازی کردید یا نقش‌تان هم جذابیت‌هایی داشت؟

بازیگر کم کار و سختگیری هستم و هر نقشی را بازی نمی‌کنم و انتخابم معمولا دشوار انجام می‌شود. شاید علت اصلی کم‌کار بودنم همین سختگیری‌هایم در انتخاب نقش‌هاست. من ترسی از ایفای نقش‌های سخت و پیچیده ندارم و به این نقش‌ها حمله و کشف‌شان می‌کنم . البته در بازیگری نقش سهل و آسان وجود ندارد. یک بازیگر برای ایفای نقش‌های کوچک هم باید بسیار زحمت بکشد. نکته مهم دیگر باید نقش و ابعادش تاثیرگذاری و جذابیتش باشد و نظر بیننده را به خودش جلب کند . اما درباره حضورم در فیلم سینما متروپل باید عنوان کنم دو عامل مهم باعث شد بازی در این فیلم را قبول کنم. مسأله اول حضور سید حامد حسینی در مقام تهیه‌کننده بود که رفاقت چند ساله‌ای با او دارم و لطفش همیشه شامل حالم است و تهیه‌کننده موفق، حرفه‌ای و خوشنامی است. نام و اعتبار باشه‌آهنگر و احترامی که برای او به عنوان کارگردان سرو زیر آب دارم عامل دیگری برای حضورم در این فیلم بود. موقعی که نام باشه‌آهنگر به عنوان کارگردان در اول فیلمنامه پیشنهادی الصاق می‌شود بازیگر قدرت نه گفتن را پیدا نمی‌کند.

نقش چه ویژگی‌هایی داشت که برای شما حائز اهمیت بود؟

صحبت‌هایی که در شروع تمرینات و دورخوانی داشتیم به جمع‌بندی‌های خوبی درباره فضا، جنس و کنش شخصیت‌ها رسیدیم. من در این فیلم نقش شخصیتی را بازی می‌کنم که مابه‌ازای واقعی دارد و کارگردان اتفاقات و زندگی این آدم را در دوران جنگ و حصر آبادان برایم تعریف کرد که این شخصیت در آن دوران چقدر کارهای ایثارگرانه و عجیب و غریب انجام داده و در تاریخ‌نگاری سرزمینش تاثیر داشته است. من هم با شنیدن این توضیحات با این شخصیت ارتباط درستی برقرار کردم.

آیا بازی کردن نقشی که براساس مابه‌ازای واقعی نوشته شده کار دشواری است؟

این ویژگی کار بازیگر را سخت‌تر می‌کند و موقعی که من به عنوان بازیگر سراغ نقش می‌روم آورده‌های خودم را که منطبق بر نیازهای شخصیت است به نقش افزون می‌کنم و طبیعی است جنس بازی‌ام شبیه آن آدم واقعی نمی‌شود. ویژگی‌هایی را برای نقش در نظر گرفتم که امیدوارم در جهت بهتر شدن نقش حرکت کرده باشد.

نحوه برخورد کارگردان در مواجهه با پیشنهادات بیشمار شما درباره نقش که ریشه در پیشینه تئاتری شما دارد چگونه بود؟

تا حد زیادی آزادی عمل داشتم. نویسنده و کارگردان به‌شدت از شخصیت درون فیلمنامه مراقبت می‌کرد و در برخی لحظات فضا این امکان را فراهم می‌کرد که در درون فیلمنامه فضاهای شیرینی خلق بشود و در ضمن در این باره هم به‌شدت مراقب بود که اندازه و مقدار این فضا در فیلم زیاد نشود و لطمه‌ای به روابط بین شخصیت‌ها وارد نکند. در مجموع، فضا برای من بازیگر درباره ارائه نظر و تحلیل نقشم باز بود. نکته مهم و کلیدی در این بحث شکل‌گیری فیلمنامه است که بر اساس خاطرات کارگردان نوشته شده است.

اتفاقی که در فیلم ملکه رخ داد و آهنگر روایتگر بخشی از خاطراتش از محاصره آبادان و شرایط زیست مردم بود.

همین‌طور است و این ویژگی در سینما متروپل هم وجود دارد و آدم‌ها پیشینه و بک‌گراند ملموسی دارند.

اشاره کردید نقشی که ایفا کردید بر اساس یک شخصیت واقعی نوشته شده است. آیا این شخصیت در قید حیات است و با او ملاقاتی داشتید؟

حرفی به میان نیامد که کارگردان از من بخواهد با این شخصیت ملاقاتی داشته باشم و از طرفی سی و چند سال از آن دوران می‌گذرد و معلوم نیست این شخصیت در قید حیات است یا خیر.

این شخصیتی که ایفایش می‌کنید چه مختصاتی دارد؟

این آدم یک تاجر موفق و شخص متمول و پولداری است که در زمان حصر آبادان و شرایط سخت اقتصادی مردم آبادان به واسطه اعتبار خود و پدرش تلاش می‌کند تا حد امکان برای مردم شرایط راحتی را فراهم کند و یک جور برای شهر پدری می‌کند و کل شهر را مثل خانواده خودش می‌داند و چتر حمایتش را باز می‌کند.

می‌شود این تحلیل را داشت که آدم سلاح به دستی نیست که برود مقابل عراقی‌ها بایستد و بیشتر حمایتش معطوف به تامین نیازهای اولیه مردم است؟

بله، آدم سلاح به دست و جنگی نیست و خودش را از این جهت مفید می‌داند که بتواند به مردم کمک کند تا بتوانند در آن شرایط از حداقل امکانات زندگی بهره‌ای داشته باشند.

می‌توانیم این تاجر را یک شخصیت ملموس و خاکستری بدانیم؟

آدمی است که می‌تواند در هر زمانی و هر شرایط بحرانی جامعه به‌عنوان یک دلسوز به قضایا ورود داشته باشد.

ایفای این نوع نقش‌ها در فیلم‌های ژانر دفاع‌مقدس برای بازیگرانش این چالش اساسی را دارد که بازیگر درگیر کلیشه‌های رایج ایفای این نوع نقش‌ها بشود. با این قضیه چگونه برخورد کردید؟

در صحبت‌های قبل از شروع فیلمبرداری با کارگردان به مختصات کلی این شخصیت رسیدیم و من اجازه داشتم رنگ و لعابی به نقش الصاق کنم و این رنگ و لعاب داده شده شخصیت را برای مخاطب سمپات‌تر کرد . شخصیتی که در برخی موقعیت‌ها و لحظات به‌واسطه نوع رفتار و نوع کلامش باعث به وجود آمدن فضای خنده‌آور در آن شرایط سخت و بحرانی محاصره می‌شود.

آیا یک نوع شیرینی ذاتی درون شخصیت این آدم وجود دارد؟

بله، یک جور آدم متفاوتی بود و این کار ریسکی بود که در فضای تلخ درون فیلم حضور این آدم شرایط شیرینی را در برخی لحظات به وجود می‌آورد.

با توجه به سن و سالتان، دوران جنگ مصادف با دوران نوجوانی شما بوده است. چقدر جنس این آدم‌ها را می‌شناختید؟

آدم‌های این جنسی را دوران نوجوانیم دیده بودم و دوران پرماجرایی بود و در دوران جنگ در محله‌مان تعدادی از آدم‌های آشنا شهید شدند یا از جبهه‌ها بازگشتند و حرف‌های زیادی برای ما مطرح می‌کردند؛ آدم‌هایی که درجه خلوص‌شان بالا بود.

چقدر جوان‌های این دوره و زمانه که با آن فضاها بیگانه هستند می‌توانند با این جنس از آدم‌ها و فیلم‌های دفاع‌مقدسی مثل سینما متروپل ارتباط برقرار کنند؟

به نظرم فیلم متروپل، فیلم اثرگذاری است و این نیاز حس می‌شود که فیلم‌های این جنسی بیشتر ساخته شود تا نظر مخاطب جوان را جلب کند و متوجه شوند در دهه ۶۰ چه آدم‌های مخلص و خوبی زیست می‌کردند و این‌که چه شده که جنس خلوص آدم‌ها در این دوره و زمانه کم شده است.

نگاهی به کارنامه محمدعلی باشه آهنگر به بهانه نمایش فیلم «سینمامتروپل»

ملوان انگشترهای گمشده

باوجود چهره‌هایی چون ابراهیم حاتمی‌کیا و رسول ملاقلی‌پور که حجت را بر سینمای جنگ و دفاع‌مقدس تمام کردند و آثار درخشانی ساختند، فیلمسازی با این موضوعات و دستمایه‌ها برای کارگردان‌های دیگر سخت شد اما هم گنجینه و ظرفیت دراماتیک و فراوان دوران دفاع‌مقدس و هم ظهور استعدادهای تازه در این زمینه مخاطبان را به حفظ سنگر سینمای جنگ امیدوار کرد. یکی از این فیلمسازان مستعد و کاربلد که از قضا سینما و کارگردانی را به‌صورت آکادمیک آموخت و با دانش وارد میدان شد، محمدعلی باشه آهنگر است. او باتوجه به سن و سالش به نظر کمی دیرتر از زمانی که باید فیلم اولش را ساخت اما استعداد، هنر، دانش و مهم‌تر تجربه زیستی‌اش در زمان جنگ ـ باشه آهنگر اهل خوزستان است ـ باعث شده نگاه تازه و متفاوتی را در سینمای دفاع‌مقدس عرضه کند و هر بار از زاویه جدید، ناگفته یا کمتر گفته شده‌ای را در دل جنگ به تصویر بکشد. به بهانه تازه‌ترین ساخته سینمایی باشه آهنگر، فیلم «سینما متروپل» که به ماجرای راه اندازی سینمای متروپل آبادان در دل جنگ و محاصره این شهر می‌پردازد و قصه سینما را در حصر روایت می‌کند، نگاهی اجمالی داریم به فیلم‌های قبلی این کارگردان که جز یکی، باقی آنها روایتی سینمایی از جبهه و جنگ هستند، آثاری که باوجود نشانه‌های اعتقادی، میهن‌پرستانه و آرمان‌خواهی، شخصیت‌پردازی‌های برجسته‌ای دارند و انسان را با همه انسانیت، ترس‌ها و تردیدهایش از یاد نمی‌برند.

نیمه گمشده

ب بسم‌ا... محمدعلی باشه آهنگر در سینما با ساخت فیلم جنگی است و «نیمه گمشده» محصول ۱۳۷۸ قصه دختر جوانی به نام راحیل را روایت می‌کند که نگران حال نامزدش علی است و برای همین بی‌خبر دنبال علی به جبهه می‌رود. علی از راحیل می‌خواهد که به خانه برگردد اما او قبول نمی‌کند و تصمیم می‌گیرد در خانه پدری خود در آبادان بماند. نیمه گمشده باوجود چالش مهم شخصیت رزمنده که میان جنگ و خانواده و اشاره به نقش مؤثر و همراهی زنان در مقاومت و البته مهارت در صحنه‌های جنگی، فیلم موفق و جذابی نیست ، تنها می‌توان استعداد یک کارگردان تازه‌وارد را در آن تشخیص داد. از آنجا که فیلم محصول گروه جنگ شبکه اول سیما بود، سروشکل تلویزیونی آن مشهود است. همچنین دوبله و ترکیب بازیگران فیلم، باعث می‌شود نیمه گمشده با نقطه مطلوب فاصله داشته باشد.

نبات داغ

«نبات داغ» محصول سال ۱۳۸۱ تا اینجا متفاوت‌ترین و غریب‌ترین انتخاب محمدعلی باشه آهنگر برای کارگردانی است. غریب و متفاوت از آن جهت که او پیش و پس از این فیلم فقط در فضای مرتبط با جبهه و جنگ فیلم ساخته اما نبات داغ، فارغ از این‌که اثری مستند است، نشانی از جبهه و دفاع‌مقدس ندارد و به چالش‌های بارداری یک زوج معلول گفتاری و رفتاری می‌پردازد. هرچند از جنبه‌ای می‌توان همین دشواری و موانع سر راه حفظ بچه این زوج را جنگ تمام عیاری علیه جامعه پیرامون و اطرافیان دانست. باشه آهنگر که باوجود چند سال دوندگی موفق به اکران این فیلم نشد، در صد و یکمین برنامه سینماتک خانه هنرمندان ایران در دوشنبه ۱۴ اردیبهشت ۹۴ درباره شخصیت‌های این فیلم و معلولانی از این دست گفت: «گرچه برای چنین افرادی مراقبت از فرزند کار بسیار دشواری است اما من مدینه فاضله‌ای دارم که در آن دولت هزینه‌های نگهداری از فرزندان افراد معلول را پرداخت می‌کند و یک پرستار به آنها یاری می‌رساند. در این مدینه فاضله، موسساتی نیز وجود دارند که به‌شکل حمایتی به آموزش فرزندان این افراد می‌پردازند. این همه پول در این مملکت خرج می‌شود و چنین هزینه‌هایی در برابر این همه پول ناچیز است اما متاسفانه دولت هیچ توجهی به این مسائل ندارد و آگاهی جامعه از مشکلات و عذاب هرروزه معلولان بسیار کم است.»

فرزند خاک

باشه آهنگر، اولین گل تماشایی‌اش را در سینما با فیلم «فرزند خاک» محصول سال ۱۳۸۶ به ثمر رساند، فیلمی که در کارنامه خود فیلمساز، رقیبی جدی برای فیلم تحسین شده «ملکه» است. فرزند خاک از معدود آثار سینمای جنگ و دفاع‌مقدس با محوریت و حضور تعیین‌کننده زنان است و مردان یا در اولویت بعدی و در پس‌زمینه قرار دارند یا مثل همسر مفقودالاثر مینا در حکم گمشده‌هایی برای یافته شدن هستند. روایت مینا در فیلم هم با اشاره تمثیلی به همین حضور غایب و کاریزماتیک و گم شدن آغاز می‌شود: «انگشتر از دست ناخدا افتاد و گم شد. ملوان از ناخدا پرسید: وقتی آدم می‌دونه جای چیزی کجاست، آیا اون چیز گم شده؟ ناخدا با بدخلقی گفت: نه. ملوان لبخندی زد و گفت: پس ناراحت نباشین، انگشتر شما گم نشده، انگشتر توی دریاست.»

این حکایت همان‌قدر که در فیلم فرزند خاک کاربرد دارد در دیگر آثار باشه آهنگر هم تم و دستمایه برجسته و تاثیرگذاری است و همه آثارش را چون نخ تسبیح به هم متصل می‌کند. جست‌وجو برای یافتن گمشده و نیمه‌های گمشده که فارغ از خواست اولیه و نتیجه قطعی درنهایت منجر به رسیدن به حقیقت و آرامش می‌شود.

بیداری رویاها

محمدعلی باشه آهنگر در «بیداری رویاها» و در سال ۱۳۸۸ و با فیلمنامه‌ای از محمدرضا گوهری ـ که فیلمنامه نیمه گمشده، فرزند خاک و ملکه را هم نوشته ـ این بار سراغ زاویه تازه‌ای از تبعات جنگ می‌رود و موقعیتی نفسگیر، ملتهب و انسانی خلق می‌کند که از قضا هیچ‌کدام از طرفین ماجرا را نمی‌توان مقصر دانست و ضمن اشاراتی به ارزش‌ها و ضرورت مقاومت و قداست دفاع، تنها می‌شود انگشت اتهام را به سمت تقدیر و تباهی جنگ گرفت. رزمنده‌ای برای دفاع از کشور به جبهه رفته اما وقتی خبر شهادتش می‌رسد، همسر رزمنده با برادر شهید ازدواج می‌کند. اوج گره دراماتیک با بازگشت رزمنده‌ای که همه از شهادتش مطمئن بودند، اتفاق می‌افتد و شخصیت‌ها را در کلاف سردرگمی گرفتار می‌کند. قصه‌ای که دو سال بعد از این فیلم (۱۳۹۰) به شکلی دیگر در «خرس» ساخته خسرو معصومی هم روایت می‌شود. در هر دوی این آثار مقصر اصلی، جنگ و باعث و بانی آغاز آن است و هرکنش و واکنش کاراکترها ولو ظاهرا منفی و خشن از وضعیت بغرنج و تقدیری غریب نشأت می‌گیرد.

ملکه

۲۳ سال بعد از عارفی «دیده‌بان» فیلم ابراهیم حاتمی‌کیا، دیده‌بان ویژه دیگری در سینمای ایران پدیدار می‌شود که نشان از امتداد جریان مقاومت و دفاع‌مقدس دارد، منتها تفاوت‌های دیده‌بان حاتمی‌کیا با سیاوش، دیده‌بان فیلم «ملکه» محمدعلی باشه آهنگر محصول سال ۱۳۹۰ بارز و مشهود است و این دومی باوجود موقعیت ممتاز در برج پالایشگاه و امکان نابودی دشمن، تردیدهایی اساسی و انسانی برای کشتن دارد و نگاه مصلحانه و ضدجنگش، می‌تواند پیشنهادی صلح‌آمیز برای پایان دادن به همه جنگ‌ها باشد. البته «ملکه» از آن فیلم‌هایی است که تصوری برای امکان و مجال ساخت آن در بحبوحه جنگ وجود ندارد و کاملا محصول تغییر مناسبات و وضعیت دوستانه سال‌های اخیر است.

سرو زیر آب

آن بحث یافتن بقایای پیکر شهدا در «فرزند خاک» در «سرو زیر آب» محصول ۱۳۹۶ جلوه‌ای محوری و تعیین‌کننده دارد و مسأله گروه‌های تفحص و امکان اشتباهات ناگزیر، دستمایه‌ای برای اشاره به موضوعی بزرگ‌تر یعنی مشارکت دینی، قومی و اقلیمی برای دفاع از وطن می‌شود. موضوع اخلاقی سپردن شهدای گمنام به خانواده‌های شهدای مفقودالاثر برای آرام کردن آنها، گرچه چالش‌های دراماتیکی در قصه ایجاد می‌کند و خانواده‌هایی را در مقابل هم قرار می‌دهد اما در نگاهی انسانی و در ابعاد ملی، حکایت از ایثار و جانفشانی جوانان و فرزندانی از همین آب و خاک با هر دین و آیین و از هر نژاد و اقلیمی در دفاع از تمامیت ارضی کشور دارد.